بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 بهمن 1394

بحث در مورد جایی است که وارث، منحصر به زوجه باشد و هیچ کس دیگری به جز امام علیه السلام وجود نداشته باشد. آیا علاوه بر یک چهارمی که به زوجه داده می شود سه چهارمش هم به او رد می شود یا سه چهارم به امام علیه السلام داده می شود؟ اینجا دو تا قول در مسئله وجود دارد و بعضی ها می گویند که به امام رد می شود که حالا اقوالش را بعدا عرض می کنم. البته تعبیر اینکه حالا به امام داده می شود آن به چه عنوان به امام داده می شود؟ به عنوان اینکه مثلا بیت المال هست و چی هست و اینها در تعبیرات علما یک اختلاف تعبیراتی وجود دارد ولی به هر حال آن اختلاف تعبیرات از اینجا هست که آن چیزی که برای امام علیه السلام است کجا باید مصرف شود. ولی اصل این مطلب که آیا بر زوجه رد می شود یا ملک امام هست آن خب مورد بحث است. روایت ها مختلف است. یک قسم روایات، روایاتی هست که دلالت می کند که به زوجه داده نمی شود بلکه به امام داده می شود و یک قسم این هست که به زوجه هم داده می شود. آن روایاتی که می گوید به زوجه داده نمی شود چند تا روایت هست. که بعضی از آنها را قبلا خواندیم و من آنها را فقط فهرستش را عرض می کنم. حالا به ترتیب جامع احادیث من شروع می کنم روایات را خواندن و آن ها را که نخواندیم و بحث کردیم را فقط مرور می کنیم. یکی روایت 45017 روایت هفتم این باب هست. باب 48 از ابواب مواریث این باب هست. که روایت ابی بصیری هست که اسماعیل از آن نقل می کند که قبلا گفتیم این اسماعیل مصحف مشمعل هست و در سند سقط دیگری هم رخ داده است که آن علی بن حسن بن رباط هست که آن بحث هایش قبلا گذشت. خب این روایت در ذیلش دارد که

**و المرأه له الربع و ما بقی فللامام**

روایت بعدی روایتی عبارت فقه الرضا است که اینجا عبارت تلقی شده است. که عبارت فقه الرضا را ما به عنوان روایت تلقی نمی کنیم. این هیچ ثابت نیست روایت بودنش و این احتمالی که مرحوم سید حسن صدر مطرح می کنند که عبارت همان التکلیف شلمغانی باشد احتمال قوی ای هست. فقه الرضا قطعا بعضی ها گفته اند شرایع علی بن بابویه است. نه شرایع علی بن بابویه قطعا نیست به خصوص اخیرا که قطعه ای از شرایع علی بن بابویه پیدا شد و چاپ شده است آن روشن است که شرایع علی بن بابویه نیست ولی محور شرایع علی بن بابویه بوده است یعنی شرایع علی بن باویه، و همچنین چند تا از کتاب های دیگر صدوق مقنع و هدایه، اینها چهارچوب اصلی شان را از فقه الرضا گرفته اند. که همان التکلیف شلمغانی ظاهرا هست. خب در فقه الرضا این هست

فاذا ترک الرجل امراه فللمراه الربع و ما بقی فللقرابه ان کان له قرابه و ان لم یکن له احد حصل ما بقی لامام المسلمین. فان ترکت المراه زوجها فلها النصف و النصف الاخر لقرابه لها ان کانت فان لم تکن لها قرابه فالنصف یرد علی زوج.

فرق دارد بین زوج منفرد و زوجه منفرد. خب این یک روایت. روایت دیگر که همین مضمون را ازش استفاده می شود همان روایت ابی بصیر هست، حالا خوب بود در ذیل همان روایت اسماعیل این مطلب را عرض می کردم. روایت اسماعیل که 45017 هست که ما گفتیم مشمعل است، این با روایت 45025 یکی است که بحث آن قبلا گذشت که گفتیم راوی از ابی بصیر سه نفر هستند. محمد بن ابی سکین علی بن ابی حمزه و مشمعل که این سه تا از ابی بصیر نقل می کنند. سه نفر از ابی بصیر نقل می کنند و این اسماعیل هم که همان مشمعل است. که ذیل آن این است که رجلا توفی و ترک امراه قال للمراه الربع و ما بقی فلامام. خب این هم یک روایت هنوز یک روایت بیشتر نخوانده ایم. فقه الرضا را که روایت حساب نکردیم.

روایت بعدی، روایت محمد بن نعیم صحاف هست. که 45023 رقم مسلسل روایت سیزدهم این باب هم هست. در کافی سندش به این شکل است.

حمیر بن زیاد واقفی ثقه. عن الحسن بن محمد بن سماعه، واقفی ثقه. عن محمد بن حسن زیاد الاعطار امامیه ثقه، عن المحمد بن نعیم صحاف این را توثیقی برایش پیدا نکردیم.

**قَالَ مَاتَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ وَ أَوْصَى إِلَيَّ وَ تَرَكَ امْرَأَةً وَ لَمْ يَتْرُكْ وَارِثاً غَيْرَهَا فَكَتَبْتُ إِلَى عَبْدٍ صَالِحٍ ع فَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَطِّهِ لِلْمَرْأَةِ الرُّبُعُ وَ احْمِلِ الْبَاقِيَ إِلَيْنَا**

خب این روایت از جهت سندی مشکل از جهت محمد بن نعیم مشکل دارد اما مکاتبه بودنش مشکلی نیست بحث مکاتبه را مفصل در کتب حدیثی در موردش هست. مشکلی نیست در مورد مکاتبه بحث هایش را من در مقاله توحید در دانشنامه جهان اسلام به تناسب بحث هایی که در مورد مکاتبه هست آدرس هایش را داده ام آنجا مراجعه کنید آدرس هایش است. خب این مکاتبه بودنش بحثی نیست. یک مطلبی در پرانتز عرض کنم این محمد بن ابی عمیر بیاع سابوری که اینجا هست محمد بن ابی عمیر معروف نیست. شخص دیگری هست چون محمد بن ابی عمیر معروف که محمد بن زیاد بن عیسی هست آن سال 217 زمان امام جواد علیه السلام از دنیا رفته است آن زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته است. این حالا یک شخص دیگری وجود دارد در رجال شیخ، در رجال شیخ کسی را ترجمه می کند به نام محمد بن ابی عمر البزاز بیاع السابوری و در موردش می گوید یروی عنه الحسن بن محمد بن سماعه، در اصحاب الکاظم صفحه 299 رقم 4387 رقم 412 به این عنوان ترجمه می کند. خب ممکن است بعضی ها گفته این محمد بن ابی عمیر، همان محمد بن ابی عمر است که در بعضی از نسخ به جای عمر عمیر هم آنجا هست. ولی ظاهرا آن که حسن بن محمد بن سماعه از او نقل می کند همان ابن ابی عمیر معروف است. حالا اینجا قاطی شده است چه شده است احتمالا بین این دو محمد بن ابی عمیر معروف، دو نفر بوده اند، یک محمد بن ابی عمر یا عمیر بزاز بوده است زمان امام کاظم علیه السلام بین او و آن کسی که حسن بن محمد بن سماعه از او نقل می کند که همان ابن ابی عمیر معروف است بین این دو تا اشتباهی رخ داده است. حسن بن محمد بن سماعه سال، یعنی اصلا از اصحاب الکاظم و اینها، کسانی که زمان امام کاظم از دنیا رفته اند روایت نمی کند. از همین ابن ابی عمیر معروف نقل می کند به تعبیرات مختلف، محمد بن زیاد، محمد بن زیاد عیسی بیاع السابوری، تعبیرات مختلف حسن بن محمد بن سماعه نقل می کند. احتمال دارد این محمد بن ابی عمیری که از اصحاب الکاظم باشد مورد بحث ما باشد، ولی یروی عنه حسن بن محمد بن سماعه اش غلط است. یا بالاخره همین ابن ابی عمیر معروف و کس دیگری نیست. یعنی به هر حال اینجا یک اشتباهی رخ داده است یا اشتباه در این هست که محمد بن ابی عمر البزاز نیست. محمد بن ابی عمیر البزاز بیاع السابوری است همان ابن ابی عمیر معروف است. یا محمد بن ابی عمر البزاز بیاع السابوری است ولی روایت حسن بن محمد بن سماعه از او اشتباه است.

سوال: عبد صالح را فقط می گویید امام کاظم

پاسخ: عبد صالح مراد امام کاظم است.

در کافی یک جایی دارد سعیده و منه اختی محمد بن ابن ابی عمیر بیاع سابوری اینها می گویند که قالتا دخلنا ابا عبدالله علیها السلام بعد روایتی را نقل کرده است این ممکن است همین شخصی باشد که در این سند هست در جال شیخ سعیده و منه اختی محمد بن ابی عمیر و عمر اختلاف نسخه است. در رجال شیخ در اصحاب امام صادق علیه السلام سعیده و منه را ترجمه کرده است. رجال شیخ صفحه 128 رقم 4920 که دوازدهم آن باب هست.

علی ای تقدیر حالا این محمد بن ابی عمیر است، عمر است، هر که هست آن محمد بن ابی عمیر معروف نیست. خب این هم این روایت.

روایت بعدی روایت 45024 چهاردهم باب،

**عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ**

خب عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد که بحثش قبلا گذشت که در عده کلینی از سهل علی بن محمد کلینی هست که در وثاقت او بحثی نیست. در سهل بن زیاد هم خب بحث هایی هست ما ثقه می دانیم. بحث آن گذشت. عن علی بن اسباط. علی بن اسباط در وثاقتش بحثی نیست ولی در مورد اینکه آیا از فطحی بودنش برگشته است یا خیر اختلافی در منابع قدیمی هست. در رجال کشی می گوید که گفتگوهای بین علی بن اسباط و علی بن مهزیار صورت گرفت ولی این گفتگوها مثمر ثمر واقع نشد و علی بن اسباط به همان مذهب خودش از دنیا رفت. ولی در رجال نجاشی است می گوید که اینها با هم دیگر که اختلاف پیدا کردند مراجعه کردند به امام جواد علیه السلام و علی بن اسباط باز گشت از مذهب فطحی بودنش و آدم حسابی شد. خب به هر حال این بحث ها هست. در شرح حال علی بن مهزیار، رسائل علی بن اسباط هست. همین در نجاشی هم اشاره می کند با هم دیگر رساله هایی نوشته اند. شرح حال علی بن مهزیار رسائل علی بن اسباط این هم رسائلی هست که ظاهرا نوشته برای هدایت علی بن اسباط و اینها. خب حالا خیلی چون ثابت نیست مراجعه کردنش این خبر موثقه تلقی می شود. به خصوص استصحاب بقاء فطحیت هم در موردش است آن باعث می شود که نشود روایت های علی بن اسباط را روایت های صحیحه تلقی کرد. حالا اگر هم تازه رجوع کرده باشد مشکل این هست که آیا این رجوع به درد می خورد یا نمی خورد چون زمانی که سهل بن زیاد از علی بن اسباط اخذ کرده است ممکن است زمان فطحی بودنش باشد و آن بحث هایی که چه زمانی اخذ کرده است و اینها هست. دیگر این مسائل باعث می شود که این روایت، روایت موثقه تلقی شود. عن خلف بن حماد، این خلف بن حماد را ابن غضائری می گوید: «امره مختلط یعرف حدیثه تاره و ینکر اخری و یجوز ان یخرّج شاهدا»

می گوید بعضی وقت ها حدیثش خوب و بعضی وقت ها حدیثش بد است. ولی کأنه یجوز ان یخرج شاهدا. به عنوان یجوز و شاهد خودش کأنه حجت نیست ولی به عنوان مؤید می تواند در کنار احادیث دیگر تخریج بشود. ولی خب این شهادت های ابن غضائری به طور کلی مقبول نیست خصوصا این شهادتی که پیدا است که بر اساس متن شناسی استوار هست که می گوید یعرف حدیثه تاره و ینکر اخری، این شهادت ها هیچ اعتباری ندارد. آقای خوئی و اینها می گویند کأنه این شهادت ها تضعیف نیست. نه، تضعیف است. نه اینکه تضعیف نیست. یجوز ان یخرج شاهدا معنایش این است که به اصطلاح آدم ضعیفی است و نمی شود به عنوان دلیل و حجت از او چیز کرد کأنه او ثقه نیست ولی مگر اینجور بگوییم که این می خواهد بگوید که برای من وثاقتش ثابت نشوده است. شهادت به عدم ثبوت وثاقت می دهد. نه شهادت به ثبوت ضعف می دهد. می گوید چون وثاقتش ثابت نشده است به عنوان شاهد می توان خارج کرد اما به عنوان دلیل باید وثاقتش ثابت بشود. بگوییم شاید بشود گفت که شهادت به ضعف نیست. می گوید من نمی توانم شهادت به وثاقتش بدهم و امثال اینها. علی ای تقدیر اگر هم شهادت به ضعف باشد این شهادتی که بر پایه متن شناسی استوار هست این شهادت حجت نیست. ما به طور کلی شهادت های ابن غضائری و غیر ابن غضائری که مبنی بر متن شناسی هست آن را حجت نمی دانیم به طور کلی شهادت های تضعیف را به دلیل اینکه نوعا بر اساس متن شناسی است اعتبار برایش قائل نیستیم این مورد که خب روشن است که بر اساس متن شناسی است که واضح است که حجت نیست. خب نجاشی صریحا توسیخ کرده است و توسیخ نجاشی معارضی ندارد و باید پذیرفت. نفر بعدی سند موسی بن بکر است. مرحوم آقای خوئی موسی بن بکر را یک عبارتی ایشان نقل می کنند و کأنه تصورشان این است که از عبارت بر می آید که موسی بن بکر وثاقتش مسلم است و اجماعی است و امثال اینها مطلب نادرست است حالا نمی خواهم وارد بحث آن بشوم اجمالا آن عبارت این هست که یک مطلبی موسی بن بکر، یک فتوایی را موسی بن بکر و اینها نقل کرده اند آن که هست که می گوید اتفاقی است آن فتوا و آن نظریه می گوید که اتفاقی است. ربطی به وثاقت موسی بن بکر ندارد. موسی بن بکر در موردش گفته شده است توثیق صریح ندارد ولی به عنوان واقفی بعضی ها گفته اند که واقفی است و اینها، ولی حالا واقفی هم باشد یا نباشد وثاقتش از راه های مختلف اثبات می شود. یکی اکثار روایت اجلا دلیل بر وثاقتش است خیلی ازش روایت دارند. اجلا زیادی ازش روایت دارند. من جمله اجلا ای که خیلی از او روایت دارد صفوان ابن یحیی است. فراوان روایت دارد. احمد بن محمد بن ابی نصر هم زیاد دارد. نضر بن سوید علی بن حکم، عبدالله بن مغیره فضاله اینها زیاد روایت دارند و اینها کافی است همه شان برای اثبات وثاقت موسی بن بکر. یک.

نکته دوم اینکه روایت خود صفوان ابن ابی عمیر و بزنتی، دلیل بر وثاقت مروی عنه است. هر سه این بزرگواران روایت دارند. صفوان که خیلی زیاد است. ابن ابی عمیر در فهرست شیخ راوی کتابش است. فهرست شیخ صفحه 453 رقم 717 و در فقیه جلد 4، ولی در اسناد من یک مورد بیشتر پیدا نکردم که ابن ابی عمیر از موسی بن بکر روایت کند و آن هم فقیه جلد 4 صفحه 416 رقم 5904 هست. احمد بن ابی نصر هم یک روایت چندی از او دارد. البته احمد بن ابی نصر اکثر روایت هایش راوی اش سهل است. حالا اگر کسی سهل را اشکال کند شاید یک مقداری مشکل باشد روایت احمد بن محمد بن ابی نصر ثابت شدنش و اینها. یک ان قلت و قلت هایی دارد که بماند. این هم دو دلیل بر وثاقتش. دلیل سوم روایت جعفر بن بشیر است. ما روایت جعفر بن بشیر از کسی را دلیل بر وثاقت مروی عنه می گیریم. یکی در مورد وثاقت موسی بن بکر بحثی نیست. حالا اگر واقفی هم باشد، این روایت می شود موثقه. عرض کردم چون خلف بن حماد را نمی دانم من دقیق آیا طبقه اش جوری هست که بگوییم که ممکن است بعد از وقف اخذ کرده باشد یا طبقه اش آنجور نیست. این است که اثبات اینکه امثال خلف بن حماد قبل از وقف از موسی بن بکر اخذ کرده اند آسان نیست. این است که این روایت موثقه تلقی می شود ولی ما از قرائنی که وثاقت موسی بن بکر را اثبات کردیم حالا بعد از وقف هم با استصحاب بقاء وثاقت بعد از وقف وثاقت بعد از وقفش هم ثابت می شود. خب این روایت هم موثقه می شود.

**عن أبي جعفر عليه السلام، في زوج مات و ترك امرأته؟ قال: لها الربع، و يدفع الباقي الینا**

خب روایت بعدی همان روایت محمد بن سکین و علی بن ابی حمزه و مشمعل بود که این سه نفر عن ابی بصیر نقل می کنند که بحث آن قبلا گذشت که این روایت را موثقه است. چون حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعه در سندش واقع هستند که اینها موثقه هستند. خب روایت بعدی حمید بن زیاد، روایت 45026 و 16 باب.

حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد عن حمید بن حفص عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل توفی و ترک امرأه فقال للمرأه ربع و ما بقی فللامام. خب این روایت هم قبلا سندش این روایتش نگذشت ولی سندش گذشت که این موثقه بود. حمید و حسن بن محمد بن سماعه و وحید بن حفص، اینهاواقفی ثقه هستند. روایت بعدی 45027 که این همان تکراری مشمعل است که قبلا به شکل اسماعیل بود در فقیه است که المرأه لها الربع و ما بقی فللامام که این هم گذشت. روایت بعدی که اینجا رقم 45030 عبارت فقه الرضا را تکرار کرده است. همان قبلا فقه الرضا گذشته بود دیگر تکرارش وجهی ندارد.

سوال: آن روایت.... محمد بن مروان هست..

پاسخ: اینجا محمد بن مروان در اینجا ندارد. آهان نسخه بدلش محمد بن مروان است. موسی بن بکر عن محمد بن مروان. بحث این را فردا می کند. محمد بن مروان یک بحث خیلی جدی دارد. اول مراجعه کنم ببینم محمد بن مسلم آن درست است یا محمد بن مروان در مورد آن یک تحقیقی بکنم و بعد در موردش عرض می کنم. محمد بن مروان یک بحث خیلی از بحث های بسیار سخت رجالی، بحث محمد بن مروان هست و من مدت ها هی دنبال این بودم که این بحث را دنبال کنم و نمی شد و نمی شد تا بالاخره یک موقعی نشستیم و این بحث را خوب، یک رساله مفصل من در موردش نوشته ام حالا چکیده این رساله را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم. من این را یادم رفت این نسخه بدل محمد بن مروان، اینجا نقل می کند از کافی محمد بن مسلم نقل می کند و از تهذیب و استبصار محمد بن مروان نقل می کند. این بحثی که اولا محمد بن مروان درست است یا محمد بن مسلم یک مرحله و مرحله دوم اینکه این محمد بن مروان اگر باشد مراد کیست. حالا هر دو اینها را من ان شاءالله فردا درباره اش صحبت می کنم. حالا اجمالا در مورد محمد بن مروان عرض کنم محمد بن مروان دو نفر معروف در این طبقه به نام محمد بن مروان هستند. یکی محمد بن مروان الذهلی و یکی محمد بن مروان کلبی. که اینها در واقع این بحث ها در موردشان هست که آیا محمد بن مروان، انصراف به یکی از این دو تا دارد یا ندارد یک. مطلب دوم اگر انصراف داشته باشد یا نداشته باشد آیا اینها محمد بن مروان کلبی یا محمد بن مروان ذهلی ثقه است یا خیر. این دو بحثی است که باید دنبال شود که هر دو بحث را چکیده اش را فردا عرض می کنم. خب این هم این روایت.

یک روایت دیگری هم هست که از آن استفاده شده است کأنه آن به زوجه بر نمی گردد و آن روایت را می خوانم و آن روایت روایت سختی است و اصلا فهم این روایت چه هست می خوانم. اما در مورد مفادش و اینها صحبت می کنیم. روایت این هست

**عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ**

این روایت، روایتی است که تحویل در آن رخ داده است. یعنی کلینی به دو سند از علی بن مهزیار نقل می کند. یک سند آن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن مهزیار است و یک سند آن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن مهزیار است. این جمیعا هم که گفته است به این خاطر است. خب آن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن مهزیار، همان بحث هایی که در مورد عده و سهل بن زیاد هست در مورد آن هست ولی آن طریق دومش که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن مهزیار باشد باشد، آن بحثی در ادوار این سند نیست. البته نمی دانم آیا روایت احمد بن محمد بن عیسی از علی بن مهزیار را چقدر بشود رویش حساب کرد. یک کمی معمولا احمد بن محمد بن عیسی از علی بن مهزیار مستقیم نقل نمی کند و واسطه می خورد بین این ها اینجوری که در ذهنم هست اگر اشتباه نکنم. ولی حالا این را ببینید من الآن یادم رفته است و نشد که مراجعه کنم ببینم مشکل خاصی دارد یا خیر. فعلا متنش را بخوانیم سندش را من فعلا مراجعه نکردم و صحبتی نمی کنم و بعدا عرض میکنم

سوال: استاد معمولا بی واسطه است.

پاسخ: خب هیچی.

سوال: هفتاد درصد بی واسطه است.

پاسخ: هفتاد درصد بی واسطه است خب هیچی.

**، قَالَ:**

**كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ الْعَلَوِيُّ «5» إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام:**

خب حالا قبل از اینکه من این روایت را بخوانم یک چیزی می خواستم اول درس بگویم و گفتم بذار رفقا بیایند و بعد بگویم. ما فهرست بحث هایی که بعد از این بحث می خواهیم بحث کنیم را من خدمت دوستان بگویم. من از جواهر شروع کردم از اول جواهر مباحثی که به نظرم رسید که یک مقدار قابلیت بحث دارد و یک مقداری هم به هر حال مثل بحث عماد و عدید و رق و اینها نیست آنها را یادداشت کردم یک چند بحث آن را یادداشت کرده ام و به این ترتیب ما بحث می کنیم. آدرس جواهرش را هم می دهم. مانعیت قتل از ارث. جواهر صفحه 36. اینها همه مال جواهر جلد 39 است. حکم دیه و نحوه ارث دیه جواهر صفحه 44 و صفحه 46. ارث قصاص، حق قصاص آیا ارث برده می شود و چه کسی حق قصاص را ارث می برد. جواهر صفحه 47. ارث مفقود. کسی که مفقود بشود ارثش چطوری است و ارث می برد یا نمی برد. جواهر صفحه 63. ارث حمل جواهر صفحه 70 و ارث اجداد جواهر صفحه 152. حالا بحث های بعدی اش را هم بعدا آدرس بحث هایی که باید بحث کنیم را، حالا به ترتیب جواهر مباحثی که بحث داشت را یادداشت کردم بقیه بحث هایش مسلمات است که بحث نمی کنیم. این پنج شش تا بحث را داشته باشید. خب حالا بیایید این روایت را بخوانم. روایت این هست.

**تَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ الْعَلَوِيُّ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: مَوْلًى لَكَ أَوْصىٰ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ**

مولی لک، یعنی چه؟ مرحوم نراقی در مستند مولی لک را به همین معنای مولی یعنی بنده ازاد شده شما و امثال اینها معنا کرده است. کأنه کسی بنده امام بوده است و آزاد شده است. در حالی که این ظهور ندارد مولی لک به این معنا. احتمال قوی تر شاید این باشد که مراد از مولی لک یعنی شیعه ای از شیعیان شما به من وصیت کرده است. می گوید

**أَوْصىٰ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ «6»، وَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يَقُولُ: كُلُّ شَيْ‌ءٍ هُوَ لِي فَهُوَ لِمَوْلَايَ**

خب در آن، اگر مراد از مولی بنده باشد و آزاد شده باشد ممکن است کل شیء هو لی، معنایش این باشد که همه چیزهایی که نزد من هست آن کأنه مال مولای من بوده است و امثال اینها.

سوال: خبر است یا وصیت است؟

پاسخ: حالا. این در مورد این عبارتی که گفته بوده است چه می خواهد بگوید؟ حالا من عبارت را می خوانم و بعدا بر می گردیم در مورد این که می خواهد وصیت کند چه کند بعدا بحث می کنیم.

**مَوْلًى لَكَ أَوْصىٰ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ ، وَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يَقُولُ: كُلُّ شَيْ‌ءٍ هُوَ لِي فَهُو لِمَوْلَايَ، فَمَاتَ وَتَرَكَهَا،**

این «ها» بر می گردد به بمائه درهم.

و لم یأمر فِيهَا بِشَيْ‌ءٍ، وَلَهُ امْرَأَتَانِ: أَمَّا إِحْدَاهُمَا فَبِبَغْدَادَ ،وَلَا أَعْرِفُ لَهَا مَوْضِعاً السَّاعَةَ

سوال: اینجوری وصیت کردن اصلا درست است؟ مثلا بگوید که من تو را وصی صد درهم قرار دادم.

پاسخ: اشکال ندارد.

و ترکها و لم یأمر فِيهَا بِشَيْ‌ءٍ، وَلَهُ امْرَأَتَانِ: أَمَّا إِحْدَاهُمَا فَبِبَغْدَادَ ،وَلَا أَعْرِفُ لَهَا مَوْضِعاً السَّاعَةَ ، وَالْأُخْرىٰ بِقُمَّ، فَمَا «5» الَّذِي تَأْمُرُنِي «6» فِي هٰذِهِ الْمِائَةِ دِرْهَمٍ؟

بقیه مالش را کاری ندارم. این صد درهمی که پیش من هست و به من وصیت کرده است اینها را چه کار کنم؟ فکتب علیه السلام، اینجا در تهذیب و استبصار الیّ، اینجوری که اینجا نقل می کند، فکتب علیه السلام الی، و لی در کافی الیه است. ظاهرا باید الیه درست است یعنی به همان محمد بن حمزه علوی امام علیه السلام نامه نوشت. نه به منی که علی بن مهزیار باشم نامه نوشت و اینها. باید اینجوری باشد. اُنظر، حالا اَنظُرُ است یا اُنظر است. اُنظر باشد یعنی این مطلبی که می گویم این را ملاحظه کن یعنی رفتار کن ملاحظه کن این مطلبی که به تو می گویم به این کار عمل کن کأنه. نگاه کن این کار را نگاه کن یعنی انجام بده. اعمل به. اَنظُرُ باشد یعنی افتی به. اَنظُرُ یعنی نظر من این هست. به هر حال حالا یا اُنظر یا اَنظُرُ، نظر می دهم

**فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «انْظُرْ أَنْ تَدْفَعَ مِنْ هٰذِهِ الدَّرَاهِمِ إِلىٰ زَوْجَتَيِ الرَّجُلِ**

به دو تا زوجه این باید داده شود. حالا دیگر امام علیه السلام توضیح نداده اند که حالا آن زوجه مفقود را باید چه کار کرد فعلا موضعش را نمی دانیم و امثال اینها. آن خودش یک بحث دیگر دارد که حالا آن باید فعلا چه کار کرد امام در مقام بیان نحوه پیدا کردنش و پیدا نکردنش و آنها نیستند. می گوید بالاخره حالا مجرد اینکه لا اعرف لها موضعا الساعه، این باعث نمی شود که حقش از بین برود. حالا باید چه بشود بحث هایی هست که میراث مفقودی که بعد بحث می کنیم یکی از چیزهایش همین است. که به هر حال به مجرد مفقود شدن و عدم معرفت مکان ارث شخص از بین نمی رود آن به طور طبیعی باید ارثش باشد حالا چه باید کرد دیگر توضیحی در این روایت داده نشده است. می گوید

**وَحَقُّهُمَا مِنْ ذٰلِكَ الثُّمُنُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ فَالرُّبُعُ**

خب اینجا سوال این هست که ابتدا گفت و لم یأمر فیها بشیء و له امرأتان. اصلا صحبت بچه و امثال اینها نشده بود. که امام علیه السلام تفصیل قائل شد که اگر بچه داشت اینجوری و بچه نداشت اینجوری. به نظر می رسد که در سوال، سائل از بچه خبر نداشته است و نمی دانسته که بچه دارد یا خیر امام علیه السلام می گوید که باید فحص کنید. آن زنی که رفته بغداد ممکن است آنجا بچه داشته است و یکی از زن هایش بوده است که، خب آن زنی که در قوم بوده است و آن را خب می شناختید موضعش را میدانید و میدانید که آن بچه ندارد. اما زنی که در بغداد هست ممکن است بچه داشته و بنابراین باید تفحص کنید بروید آنجا بررسی کنید و زن را پیدا کنید و بچه دارد یا ندارد و امثال اینها. آن که امام علیه السلام حکم بچه داری را مطرح کرده است به خاطر این هست که امکان دارد آن بچه داشته باشد و نمی توانید شما به مجرد اینکه کأنه فحص لازم است. امام اینجاها حکم را بیان کرده است اینکه بدون فحص نمی شود اینجا این را تقسیم کرد و اینها.

**وَحَقُّهُمَا مِنْ ذٰلِكَ الثُّمُنُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ فَالرُّبُعُ، وَتَصَدَّقْ بِالْبَاقِي عَلىٰ مَنْ تَعْرِفُ أَنَّ لَهُ إِلَيْهِ حَاجَةً إِنْ شَاءَ اللّٰهُ**

خب ببینید می گوید بقیه را تصدق بده. بقیه را تصدق بده سوال سائل مفروضش این بوده است که آن خویشاوندی از این که سراغ داشته است این دو تا زن بوده است و امام علیه السلام این مطلب را مطرح می کنند که آن زنی که در بغداد است ممکن است که او بچه داشته باشد و بنابراین باید تحقیق کنید که آن بچه دارد یا ندارد. اگر خب آن بچه نداشته باشد دیگر فرض هم این هست که وارث دیگری ندارد، پس بنابراین یک چهارمش سهم این دو تا زن می شود. تصدق بالباقی، امام علیه السلام فرمودند که **َتَصَدَّقْ بِالْبَاقِي عَلىٰ مَنْ تَعْرِفُ أَنَّ لَهُ إِلَيْهِ حَاجَةً إِنْ شَاءَ اللّٰهُ**

نفمودند که آن باقی را به زوجین داده بشود. که خب گفته اند که این باقی حق امام علیه السلام بوده است و امام مصرف آن را تعیین کرده اند هک تصدق. خب این اصل استدلال به این روایت. ولی این روایت یک ابهامات زیادی دارد. و رو همین جهت کلمات علما در مورد اینکه مفاد این روایت اصلا چیست خیلی بحث شده است. این را مراجعه کنید من اجمالا یک سری احتمالات را ذکر می کنم در مورد اینکه مراد چیست بعدا ذکر می کنیم. یکی اینکه آن که، اصلا سوال سائل چیست؟ این منشأ سوالش چیست و چه شده است که این سوال ها را مطرح می کند؟ چون آن مولی لک، گفته است کل شیء هو لی فهو لمولاک. چون آن مولی لک گفته است که کل شیء هو لی فهو لمولاک. آیا سوال این هست که آیا اینجمله ای که او گفته است برایش مبهم بوده است نمی دانسته است این اقرار هست؟ یا اقرار نیست چه هست؟ ممکن است این باشد که آن کل شیء هو لی ابهام دارد. چه ابهاماتی دارد یکی اینکه ممکن است این اقرار باشد. اقرار باشد که کأنه همه اموال من مال امام علیه السلام. یک جور دیگر این هست که نه، وصیت باشد.می خواهد بگوید همه اموالم را وصیت کردم بر امام علیه السلام. یک احتمال سوم این هست که نه اقرار باشد و نه وصیت باشد. در واقع همان مطلبی که ما گاهی اوقات می گوییم که همه اموال ما با وجود اینکه مال ما هست کل عالم در ملک امام علیه السلام است. از این بابی که همه اموال در یک نوع ملکیت طولیه ملک امام علیه السلام هم هست. الارض و من علیها فهو للامام آن بحثی که از قدیم مورد بحث بوده است. در کافی مناظره ای بین ابن ابی عمیر و ابی مالک حضرمی در مورد این بحث را آنجا نقل کرده و سر همین دعوا و حکم قرار دادن بین آنها تشاجر شده است. مراجعه کنید آن بحث دعوای ابن ابی عمیر و ابی مالک حضرمی و آن بحث هایش را آنجا ببینید. خب ممکن است کل شیء هو لی فهو لمولای، ناظر به این جهت باشد اصلا ربطی به آن بحث ها نداشته باشد. احتمال چهارم این هست حتی به آن بحث هم ربطی نداشته باشد. فهو لمولای مرادش این هست که همه مالی که من به دست آورده ام از برکت امام به دست من رسیده است. یعنی امام علیه السلام برکتش باعث شده است که کأنه تشیع من و شیعه بودن من باعث برکت شده است من مال به دست آورده ام اینها همه از ناحیه امام علیه السلام به دست من رسیده است. بحث به یک معنا در واقع اینکه اعتبارا امام مالک هست و امثال اینها نیست بحث این است که برکت امام علیه السلام باعث شده است که اینها به من برسد. حالا یک جهت کلی که امام علیه السلام واسطه فیض است و اموالی که به انسان ها می رسد از برکت وجود امام هست یا از این باب که خصوص خودش را می گوید من یکم برکت خاصی بر من، آن بحث کلی نمی خواهد بگوید می گوید که من احساس می کنم هر چه مال به دست آوردم از ناحیه امام علیه السلام به ما رسیده است. بحث خاص خودش است. آن چیزی که به من هست این هست. حالا ادامه بحث این روایت باشد برای فردا در موردش صحبت می کنیم.

سوال:....

پاسخ: نه، اگر این باشد که آن مقداری که من میشناسم فحص لازم نباشد معنا ندارد دیگر. سوال کردن.

سوال:...

نه ظاهرش این است که من اولاد نمی شناسم دیگر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد